

# دورساله در اخلاق و سیاست

دورساله‌ای که اکنون می‌بینیم در اخلاق و سیاست است و مؤلف هر دو یکی است که «شروق الانوار و انوار الشروق» را تألیف کرده است. از کتاب شروق الانوار نسخه‌ای در کتابخانه ملک ش ۴۰۱۳۱ نسخ یوسف بن ابی‌یزید کازرونی از سده هشتم و نسخه‌ای در کتابخانه دکتر آصفی‌مهدوی بشماره ۴۸۰ هست. (نشریه کتابخانه دانشگاه ۴: ۸۵) از نام «غایه الارشاد» (گک ۱۵ پ شروق الانوار) و کتابهای دیگر که در همین شروق الانوار یاد شده راه بجائی نبرده‌ایم که بتوان با آن مؤلف رساله را شناخت. چون در شروق الانوار از اخلاق ناصری یاد میشود پس مؤلف آن (وبالطبع دورساله‌ما) خواجه طوسی نخواهد بود و سخن دولت‌شاه در تذکره الشعراء ص ۱۹۳ درست در نخواهد آمد (سرگذشت طوسی از مدرس رضوی ص ۳۰۴)

در هر دو رساله‌ما از شروق الانوار و انوار الشروق یاد شده است همچنین از اتابک مظفرالدین ابوبکر بن سعد بن زنگی (۶۲۳ - ۶۵۸) و اتابک مظفرالدین دکلکله (۵۷۱ - ۵۹۱) و مولانا نصرالدین و مولی که به گواهی شروق الانوار باید مراد از آن‌هم خواجه طوسی باشد همچنین از سنایی و حجة الاسلام از نام «خلافت‌نامه» بعنوان اسم‌عام در هر دو رساله یاد شده است ولی در خود خلافت‌نامه بازهم آمده که نام کتاب چنین است.

خلافت‌نامه از روی مجموعه شماره ۱۵۸۹ کتابخانه کوپرولو که در برگیهای «۳۷۱ - ۲۸۶» آن آمده سی‌وهشتمین رساله آنست نقل شده است و مورخ ۶ ذح ۷۵۳ است. رساله در بیان عدل و آیین پادشاهی از روی نسخه شماره ۴۰۱۳۲ کتابخانه ملک بهمان خط شروق الانوار و نسخه شماره ۴۵ اخلاق و مواعظ شماره عمومی ۳۴۶۷ (۲: ۳۳۹) کتابخانه آستان قدس نقل شده است. نسخه آستان قدس وقف ابن خاتون است در ۱۰۶۷. و دارای ۱۰ برگ ۱۵ و ۱۴ س خط نسخ. از دوست بزرگوار دانشمند آقای عبدالله نورانی بسیار سپاسگزارم که این رساله را از روی آن نسخه بخط خود نوشته و برای چاپ در اختیار بنده گذارده‌اند. من هم آنرا خواندم و با نسخه کتابخانه ملک برابر ساختم و اینک به نظر خوانندگان گرامی میرسد.

## رساله در بیان عدل و آیین پادشاهی

بطلید، نه زیادت، کی آنرا شره گویند، و نه کمتر که آنرا خمود گویند .  
و از فرمان برداری قوت خشم شجاعت پدید آید .  
و شجاعت آن بودگی شخص از چیزهای ترسناک ترسد ،  
و هر کجا خشم باید براند براند و هر کجا نه نباید براند نه براند ، نه بر دلیر باشد که آنرا تهور گویند و نه بد دل که آنرا جبن گویند .  
و از فرمان برداری قوت فکر حکمت پدید آید .  
و از اعتدال همه بایکدیگر عدالت پدید آید .  
چون آن خلقهای چهارگانه که عفت و شجاعت و حکمت و عدالت‌اند حاصل شده باشد راستی میان عقل و قوتها نگه داشته بود.

بقوت خدای تعالی و حسن توفیق او این رساله ساخته شد در بیان عدل و آیین پادشاهی [و] امید چنانکه هر حاکم که بدین سخنان کار کند، از برگزیدگان خدای تعالی بود و نایب و خلیفه او شود، در میان خلق بتوفیق حق.  
بدانکه عدل عبارتی از نکه داشتن سویت و راستی بود در میان چیزها، از آن جهت که مؤدی باشد بکمال، پس عادل کسی بود که راستی و اعتدال نکه دارد در میان عقل و قوتهای خود ،  
و میان خود و حق تعالی و میان خود و خلق :  
امامیان عقل و قوتهای دیگر چنان کند که همه قوتها بفرمان عقل باشند تا از فرمان برداری قوت شهوت عفت پدید آید .  
و عفت آن بود که هر چه در وجه معاش و لذت بدنی بکار آید

وامامیان خود و حق تعالی چنان کند کی در عوض آن همه نعمت‌ها که از حق تعالی [باو] میرسد از زندگانی و تن درستی و مال و جاه و غیره که در شمار نیاید ، بندگی و طاعت او بجای آورد . بغیر رضای اودم نزنند ، و در همه باب روی دل با او کنند و نزدیکان و بندگان او را نیکو دارد .

بنگر که اگر ترا بنده با عدواند ک حق نعمتی بر و ثابت گردانیده باشی . با آنکه او صد چندان خدمت تو کرده باشد و روزی به مراد تو زندگانی نکند با او چه کنی ، پس سخت زشت و دور از کار بود کی در برابر این همه نعمتها کی از خدای به ما میرسد ما فرمانبرداری و عبادت او نکنیم .

و اصل عبادت آن (۱) باشد که بهر نعمتی که ارزانی فرموده از جان و تن و مال و غیره ، شکرانه و بندگی بجای آریم .  
و از این جهت عبادت دو قسم میشود : قسمی روحانی و قسمی جسمانی .

اما عبادت روحانی آن بود که معرفت او حاصل کنی بذات و صفات و افعال ، و با حضرت او با خلاص و نیاز روزگار گذرانی ، و بهره او کند راضی و تسلیم باشی ، و ذکر و فکر خود را مستغرق باو و محبت او داری .

واما عبادت جسمانی بعضی بدنی بود چنانکه نماز و روزه و بعضی مالی چنانکه زکات و صدقه .

واما آنچه میان خلق و شخص بود بدو قسم شود :  
قسمی آنکه میان حاکم بود و دیگری ، و قسمی آنکه میان دو شخص باشد .

اما آنکه میان حاکم و دیگری بود باید که هیچ حیف و ظلم رواندارد : نه بر خود که آنرا انظلام گویند ، و نه بر دیگری که آنرا ظلم گویند ، بل که احسان و افضال بجای آرد .  
چه در خیرست که : حرمت مال همچون حرمت جانست .

### بیت

از رعیت شهی که مال ربود  
بن دیوار کند و پیام اندود  
اردشیر گفته که : ملک نه باشد الا بمردان ، و مردان بدست  
نتوان آورد الا بهمال ، و مال حاصل نشود الا بعمارت و زراعت ، و  
عمارت و زراعت نکنند الا بعدل و سیاست .

واما آنکه میان دو شخص باشد هم منقسم شود بدو قسم :  
قسمی آنکه میان مردگان و زندگان باشد ، و قسمی آنکه میان زندگان باشد .

اما آنکه میان مردگان و زندگان بود چنانکه وصیتی یا وقفی که شخصی کرد و در گذشت ، باید که چنانکه شرط وقف باشد بدرود ، و نگذارد که هیچکس تعدی و تجاوز کند ، چه وقف و صدقه همچون [جامه] و زینت مرده باشد ، و صاحب دولت زینت مرده بر نکند که خود پیوشد .

### بیت

زکرم مرده کفن بر کنی و در پوشی

میان اهل مروت که داردت معذور

آن کس که از گلوی خود و عیال بر گرفت و صرف راه حق کرد ، حال او بیکجا رسید تا از آن دیگران بیکجا رسد .

اما آنکه میان زندگان بود بر هیچ طرفی حیفی نشاید که رود و تحقیق این نوع معدلت بچهار شرط بود :

شرط اول آنکه اصناف مردم با هم دگر برابر و متکافی دارد ، چه همچنانکه اعتدال مزاج از تکفوی چهار صنف پدید می آید : اعتدال و راستی میان مردم از برابری چهار صنف پدید می آید :

یکی اهل شمشیر ، و ایشان به مثابت آتش اند در کائنات .

و دوم اهل قلم ، و ایشان بمثابت هوا اند در کائنات .

و سوم اهل معامله ، و ایشان بمثابت آب اند در کائنات .

و چهارم اهل زراعت ، و ایشان بمثابت خاک اند در کائنات  
همچنانکه از ارکان چهار گانه اگر یکی غلبه کند بر دیگری آن مزاج تباه شود ، همچنین اگر یکی از این اصناف چهار گانه غالب شوند مزاج اهل عالم تباه شود .

شرط دوم آنکه احوال و افعال مردم به بیند و بقدر استحقاق و استعداد مرتبه هر کسی معین کند .

و مردم بدین اعتبار پنج گروه اند :

اول آنکه بطبع نیک باشند و نیکی نیز برسانند . و این گروه بهترین خلق باشند ، و باید که نزدیکترین کس پادشاه این گروه باشند ، و ایشان را بزرگ و نیکو باید داشت ، و سرور دیگران باید ساخت .

دوم آنکه نیک باشند بلی نیکی نرسانند ، و اینهارا نیکو باید داشت و راه باید نمود تا نیکی برسانند ، چه نیکی رساندن خوی خدا هست و مردم بدین خلق بخدا نزدیک میشود .

سوم آنکه بطبع میانه باشند نه نیک و نه بد ، و اینان را ایمن باید داشت و نیکی باید فرمود .

چهارم آنکه بد باشند بلی بد نرسانند . و این گروه را خوار باید داشت ، و باو میدوییم و بند و زجر (۲) براه راست باید خوانند ، تا اگر باز آمدند نیک ، والا در خواری و مشقت می باشند .

پنجم آنکه هم بد باشند و هم بد رسان ، و این طائفه بدترین خلق باشند .

در خیر است : بهترین مردم آنست که مردم را خیر رسانند و بدترین آنست که مردم را گزند رسانند .

پس ازین گروه هر که قابل صلاح بود با صلاح باید آورد ، و هر که قابل نبود شر او بزرگ و تأدیب دفع باید کرد . اگر دفع نشود او را بچسب و بند تعذیب باید کرد . اگر همین قدر کافی نبود عضوی از اعضا باید برید و بیشترین حکما بر آنند که کشتن جایز نبود ، الا آنکه اگر وجود او سبب فساد عام خواهد شد . او را شاید کشتن چه پادشاه طبیب عالم است و عالم همچون یک شخص ، و هر که

عضوی از شخصی فاسد شود اگر صلاح نپذیرد و سرایت خواهد کرد با اعضای دیگر، قطع آن واجب بود. و از اینجاست که لهراسب بن کیخسرو میگوید: «مثل پادشاه در عقوبت گناه کاران چون مثل طبیب مشفق است که محتاج میشود به بریدن عضوی.»

شرط سوم آنکه سویت و راستی نکه دارد میان خلق در خیراتی که مشترکست مثل مال و کرامت و سلامت تاهریک بدان قدر که در خوراوست راضی و بر خوردار شوند. چه اگر کسی را زیادت دهد جور باشد بر دیگران، و اگر کم دهد جور باشد برو. شرط چهارم آنکه نگذارد که هیچکس از این خیرات چیزی از دست دیگری بیرون آورد. الا بسروجهی که موافق نظام و عدل باشد.

و نقل خیر از شخصی بدیگری یا بی ارادت بود چنانکه دزد [ی] و غصب، یا بارادت بود چنانکه بیع و هبه.

اگر بی ارادت بود منع و زجر باید فرمود، و درین باب سخنی و درشتی باید نمود. و ازینست که در شرع بدانگی و نیم زر که دزدی کنند دستی که ارش او پنجاه شتر بود می برند، تا مردم اعتبار گیرند و گستاخ نشوند.

و اگر به ارادت بود و نه موافق وجه عدل چنانکه قمار، منع فرماید، و اگر بدان مشغول شوند زجر و تأدیب بکار آورد. و بدانکه از آنچه گفتیم در تحقق عدل. که باید که سویت نکه دارد در خیرات مشترک. لازم آید که خود را خیری زیادت ندهد و دیگران را کم، بل که خود را نیز با دیگران یکسان دارد. اگر چنانکه مالی داشته بود و مستحق را به بیند ایثار کند و احسان و تفضل فرو نگذارد. و از اینجا معلوم شود که احسان و افضال هم در عدل داخلست.

پس عدل وقتی محقق شود که جمله فضائل حاصل شده باشد. پس دانستیم که بهترین خلق کسی بود که عادل باشد و ازینست که پیغمبر علیه السلام بر نوشیروان فخر دارد و گفت: «ولدت فی زمن الملك العادل.»

و بیاید دانست که عادل بحقیقت کسی بود که اول خود را باصلاح آورد، و بعد از آن نزدیکان و اهل خود را، بعد از آن دوران و بیگانگان را. چه محال بود شمع که نزدیک خود را روشن نتواند کرد و از دور خود را روشن کند.

اکنون بدانکه اگر چه همه خلقهای نیکو و خصلتهای پسندیده در معنی عدل داخلست. بلی چند چیز از آن برسبیل تفصیل آوردن لایق است: اول آنکه مصاحبت و مخالطت او با علما و اهل صلاح بود. چه علما می آورند که کند فهمی که با فاضلان صحبت داشته بود به باشد از تیز فهمی که با جاهلان صحبت داشته بود. و گفته اند که طبع از طبع می دزدد بی آنکه بداند. نوشیروان گفته که: هرگز با بدسیرتی آمیزش نکردم الا که بدی او در نفس من اثر کرد و با عالمی آمیزش نکردم الا آنکه زیرک شدم.

بیت

با همنشین نیک نشین و از بدان بیر  
کز ابر تیره گردد خورشید خاوری

منگر بعالمان طبیعت که فعلشان

در عقل و شرع راه بری شدند رهبری

و باید که از تعظیم و تکریم ایشان هیچ دقیقه ای فرو نگذارد. اسکندر گفته: «من استاد خود را از پدر خود دوستر می دارم که استاد سبب زندگی باقی منست و پدر سبب زندگانی فانی،» و سلطان محمود دعوتها از بهر علما و درویشان می ساخت و خود کوزه بردست نهاده بخدمت ایشان می ستاد. و یونانیان را رسم آن بوده که هر کس که در علم و حکمت تامتری بودی او پادشاه بودی یا حاکم بر پادشاه.

و ملوک فرس هرگز بی دانشمندی بر تخت نشستندی و خلفا نیز از حکم و فتوای علما بیرون نرفتندی.

و نوشیروان گفته با خوار داشتن اهل علم نیکویی بالا نگیرد. بیت:

هر که او اهل علم دارد خوار

آن چنان کس تو آدمی مشمار.

و باید آنچه که کفایت ایشان بود از بهترین وجهی مهیب بدارد تا ایشان را از زحمت کفاف فراغتی باشد. و بدعا و تدبیر کار او بپردازند. و باید که از جهت فراغ خاطر ایشان مدرسه و خانقاه می سازند که نام نیکو و صلاح فرزندان باقی می ماند. بیت:

چو دنیا نماند بکس پایدار (۳)

همان به که نیکی بود یادگار

نگه کن که هر کس ز دنیا چه برد

بجز آنکه دنیا بدشمن سپرد

دوم آنکه بر خود واجب داند که هر روز وظیفه علمی آموزد. چه هر قدر که ایشان دانند بسیار نماید. و آن نه هر علمی لایق باشد بل آنچه که از خلافت الهی ضرورت بود، و آن در کتاب شروق الانوار و کتاب انوار الشروق آورده ایم. اگر صاحب دولتی را دست دهد که آنرا بداند و کار نیند و خلیفه جن و مالک مطلق شود. و باید که پیوسته از احوال پادشاهان گذشته تفحص میکند و سیرت و اخبار ایشان میخواند تا هر چه از افعال ایشان نیکو داند در خود می نشاند، و هر چه بد باشد از خود دور می کند. عیسی علیه السلام می گوید: «من از بد خلقان نیک خلق شده ام.» و نیز بدانند که بیت:

جهان چون تو دید و شنید بسی

نخواهد شدن رام با هر کسی

بسا روز گارا که بر کوه و دشت

گذشتست و بسیار خواهد گذشت

نه فرزند ماند نه تخت و کلاه

نه ایوان شاهی نه گنج و سپاه

همان گنج و دیبا و کاخ بلند

نخواهد بدن مر ترا سودمند

سوم آنکه پیوسته تفحص و تجسس نایبان و گماشتگان خود میکند. چه اگر ایشان امنی یابند از جهت پادشاه بر آن وجه که از کار ایشان غافلست بسی خون خلق که بریزند وبال آن بر گردن او خواهد بود، همچنانکه اگر شخصی را بدست گیرد و دیگری او را بکشد.

و همچنین تفحص و تجسس احوال خلق می کند.

اسکندر خود بسیار وقت بودی که شب در شهر گشتی و

نیک و بد هر کس دانستی.

و اتابک ابوبکر میگفت. من شب نیم دانگ بخواب

نمی روم، و باقی در تعرف و تدبیر کار رعایا ام. و امینان گمارد

تا خبیرهای پنهانی او را میرسانند.

نوشیروان را رسم آن بود که با هر عاملی کی در ولایتی

داشته بود وضعی نهاده بود که حالهای پنهانی می نویسد و پیش

فراش یا دربان یا مطبخی. یا شرابی فی الجمله کسی که با او

بتوانست رسید، و هیچ کس را گمان نیفتادی می فرستد.

و بوزرجمهر که وزیر او بود نتوانست که هیچ عاملی که

نوشیروان او را نشناختی بجایی فرستادی از جهت این معنی.

و در عهد معتضد شبی سرکی زنی بزور بخانه برد

مؤذنی بود چندانگ جهد کرد نتوانست دفع آن کردن در نیم شب بانگی

بگفت. خلیفه او را بخواند گفت: چرا بانگ بی وقت گفتی:

گفت: خواستم که آن ترک پندارد که روز است و این زن را

خلاص دهد. خلیفه آن ترک را بکشت، و این مرد را گفت: تا

اگر حکایتی باشد یا کسی بی راهی کند همچنان بانگی بگوید.

و مردم از ترس او نتوانستن ظلم کردن.

و بداند که رحمت و شفقت بر خلق می کند. چه خلق

و دیعت خدایست که پادشاهان سپرده است.

مولانا نصیرالدین رحمة الله علیه گفته است «باید رعیت

را اگر بسال بزرگتر باشد چون پدر دارد، و اگر هم سال

باشد چون برادر، و اگر بسال کمتر چون فرزند». و باید که

هیچ جور جایز ندارد چه عدل و ظلم پادشاه در عالم تأثیر

بسیار دارد.

بهرام گور در شکاری در خانه پیرزنی افتاد و او شیر بسیار

می آورد و مردمان را می داد. بهرام پرسید که این همه شیر

از کجا است؟ گفت: از یک گاو است. و بهرام تعجب نمود

و دردل گذرانید که این گاو از او بخرد. روز دیگر شیر او باز

کم آمد بی موجهی. زن گفت: من این را هیچ سببی نمیدانم

مگر آنکه پادشاه نیت ظلم کرده باشد. بهرام نیت بگردانید.

شیر گاو بحال خود آمد.

همچنین نوشیروان بدر دیهی رسید و از دخترکی آب

خواست. دخترک برفت و یکتای نیشکر بگرفت و آب آن بیاورد

و نوشیروان بخورد و حال باز پرسید. و برداش آمد کی خراجی زیادت

طلبید. بار دیگر بهمان ده آمد و از سه نیشکر هم چندان بیرون نیامد

از سبب آن باز پرسید گفتند: مگر پادشاه نیت ظلمی کرده و

دلیل ظاهر بر این که پادشاه وقت، که جاوید بماناد و بعدل و

انصاف آراسته باد، امیران نیکو زید معدلتم - بولایت پارس

فرستاد بلاوظلم باز کم آمد و قحط و وبا زائل شد، زحمت و رنج

منقطع گشت، و امید چنانک روز بزوبهتر از این شود.

و باید که مال از آب و زمین حاصل کند نه از کسب مردم

و این باستمال و دلخوشی اهل زراعت تواند بود، بر آن وجه

که تقدمه نطلبند و حرص و تسعیر نکنند. و حقیقت که زراعت

خاک بازر کردن است بل که خاک با آدمی کردن است.

و عبادت ملوک فرس عمارت و آبادانی عالم بود و هر که

زحمت و رنج در بیرون آوردن آبی و معمور کردن خرابی

بیشتر بودی او عزیز تر بودی لایب.

در عهد عمر، رضی الله عنه، شخصی حقی ثابت گردانیده

بود و شرط کرده بودند که آنچه دلخواه او باشد بوی دهند.

و او پنج پیمان زمین خراب خواست از سواد عراق و بطلبیدند

و نیافتند. عمر گفت عوض این هر چه میخواهی بخواه. گفت:

غرض من این بود تا تو بدانی که ماملک بدست شما چون سپرده ایم.

عمر گفت شما عمارت دنیا می کنید و ما عمارت آخرت، و باید

که کار بگردانان فرماید والا پشیمانی خورد. اسکندر از ارسطو

پرسید که کارها کرا فرمایم؟ گفت: هر که ملکی دارد و آنرا معمور

گردانیده خراج بدو سپار. [و هرک غلامان خود را بادب بر

آورده لشکر بدو سپار] و اگر نه پشیمان گردی.

و باید که ارباب حاجات را از خود محجوب نگرداند.

نوشیروان در مجلسی که نشسته بودی در زمان خلوت زنجیری

آویخته بودی تا مظلومان آن زنجیر بجنبانیدندی و او

آگاه شدی.

و باید که غمازی و عوانی نشنود الا وقتی که بیان بکنند

و بیاید دانست کی حسد بسیار است. و اگر شخصی نیکو پیش

پادشاهی باشد همه بدان خواهند که او را دور گردانند تا ظلم

بر نظر پادشاه نیاریند. و بحقیقت این چنین کسانی دشمن دولت

باشند. اگر چنانکه این حال معلوم کند و قصد کسی از جهت حسد

کرده باشد باید که ایشانرا دور گرداند و مالشی بلیغ دهد.

و باید که بعیش ولذت مشغول بنشود و همگی فکر خود بر صلاح

حال خلق گمارد. و باید که حرص را بخود راه ندهد.

سنائی میگوید :

هر کرا دیو حرص مهمان بود

به حقیقت شمر که تشنه بمرد ،

فردوسی میگوید :

اگر پادشا رای گنج آورد

تن زیر دستان به رنج آورد

بناکام باید به دشمن سپرد

همه رنج ما باد باید شمرد

و حقیقت که گنج نهادن یا مال در حال تلف کردن، عیش بر خلق تنگ کرد نست، و این ظلمی عظیم باشد . و از جهت اینست که آلات از نقره و زر ساختن و جامه قیمتی پوشیدن خلاف عدلست .

و باید که تفقد و تعهد و زیارت سادات بزرگوار و ائمه و مشایخ نامدار می کند ، و از همت نیک ایشان مدد می جوید . چه برکت آن بسیار باشد .

و باید که تا تواند خشم نراند و عفو نیک پسندیده داند . مأمون گفته : اگر مردم بدانند که مراد عفو چه مایه لذت است تقرب من بجرم کردن جویند .

و باید که بهیچ وجه از کار دشمن غافل نباشد، و جاسوسان نیک بر گمارد تا گاهی احوال بدومی رساند . چه آسانتر تدبیری در دفع دشمن بر حال او وقوف یافتن است ، و باید که هیچ دشمن را خرد نشمرد علی الخصوص که مظلوم باشد .

بیت :

بترس از تیر باران ضعیفان در کمین شب

که هرک از ضعف نالانتر قوی تر زخم پیکانش

و در احکام قلعه و محافظت در بندها و احتیاط راهها هیچ دقیقه فرو نباید گذاشت .

و باید که تا تواند به جنگ رغبت ننماید .

افلاطون میگوید :

باصلاح آوردن دشمن آسان ترست از هلاک او خواستن .

و باید که جهد کند تا مردم را از مرتبه رعیتی به مرتبه

دوستی رساند، و سبب دوستی سه چیز تواند : نفع و لذت و فضیلت . هر که دیگری را نفعی رساند یا لذت او حاصل گرداند این کس را دوست دارد . و اگر خلقی نیکو داشته بود مردم نیز او را دوست دارند . چنانکه اگر بشنویم که پادشاهی عادل بوده است یا در ولایتی دور هست یا زاهدی با عالمی بزرگ هست البته دوستی او در دل پیدا آید . اگر چنانکه از وجود تو راحت یا لذت بمردم میرسد بدانکه مردم ترا دوست می دارند و دعای نیکو کنند، و الا نه . و سقراط گفته که : بهترین چیزها دوست بدست آوردن است .

می آورند که پادشاهان روم به پادشاهان یونان رسول فرستادند و گفتند : چرا عمر شما در ازاست و از آن ماهه، رسولان را گفتند بر وید که در فلان موضع قلعه ای هست هر که که خراب شود جواب بگوید : همایشان رفتند ، قلعه ، روئین دیدند گفتند این چگونه خراب شود . مع ذلك همت بر آن گماشتند و بعد از دو سه روز خراب شد گفتند که این جوابست . یعنی که همت مردم و دعای خلق بسی تأثیرها دارد .

بیت :

ای آینه می گویمت از آه بترس

وی تا رقص ز تابش ماه بترس

بر جوشن اقبال جهان تهیه مکن

وز تیر دعا وقت سحر گاه بترس

خدای تعالی فرموده است که ، هر که مردم را منفعت رساند او درین عالم بسیار بماند . و هیچ شك نه که اگر نیکی و اگر بدیست همه یا خود میکنند . چه اگر نیکویی کنند چون بمرند ایشانرا بصورتهای نیکو تر و دولت های زیادت تر برانگیزانند ، و الا بخلاف آن ، فی الجمله شخص مهمان عمل خودست . بیت :

یقین دان که گر نیک و گر بد کنی

نسه با دیگری بل که با خود کنی

خدای تعالی توفیق خیرات همگانرا روزی کناد ، و روزگار همایون پادشاه وقت به عدل و انصاف آراسته داراد او . و عمر و ملک بر خور داری دهد ، و امیران نیکورا توفیق خیر و عدل بر مزید کناد ، و این رساله خواننده و شنونده را سودمند و مبارک گرداناد ، بمحمد و اله اجمعین .

۱- ملك : کسی

۲- ملك : امید و بیم و زجر

۳- ملك : چو بر کسی نماند جهان پایدار